

## مرو در دوره سلجوقیان

نوشته: دکتر وهاب ولی

یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ ایران، عصر سلجوقیان است. این دوره را می‌توان به قرون وسطای متقدم در غرب تشبیه نمود. با توجه به منابع تاریخی، چنین پیدا است که ماوراءالنهر از روزگاران بس قدیم محل گذر اقوام گوناگون بود که سر از یرسرزمینهای مسکون جنوب و مغرب این منطقه می‌شدند.

در پی فروپاشی دودمانهای ایرانی - محلی شمال شرق، طی چند دهه دسته‌های بزرگی از اقوام ترک و غزها، از خارج از منطقه آسیای میانه به این مناطق کوچ کردند. باید یادآور شد که جابجایی جمعیت از دیرباز سیمای تکراری تاریخ این ناحیه بوده است، و حوضه رودخانه‌های سیحون و جیحون، کمربند سنتی میان آسیای میانه و سرزمینهای تمدن باستانی در این مناطق به‌شمار می‌رود. به‌طور کلی از قرن پنجم ه.ق به بعد، سلسله‌های ترک‌نژاد که در جهان اسلام حکومت را در دست می‌گرفتند، رو به افزایش می‌رفت. به طوری که حتی در سرزمینهای دوردستی چون الجزایر و بنگال نیز فرمانروایی بودند که اصلیت ترک داشتند. ظهور سلجوقیان، دگرگونیهای اقتصادی و بهره‌برداری از زمین را که از دوره آل بویه آغاز شده بود، فزونی بخشید. هر چند تعداد صحراگردانی که از دشتهای می‌آمدند، نسبت به جمعیت موجود در ایران، رقم چندانی

نبود، و ترکان سلجوقی مدت‌ها در میان دشمن بالقوه که اکثراً غیر ترک بودند، گروه کوچکی را تشکیل می‌دادند.

سلجوقیان هنگامی که در قرن پنجم ه.ق/یازدهم م. برای نخستین بار در ماوراءالنهر و خراسان پدیدار گشتند، به چپاول و غارت پرداختند، و پیدا بود که قصد جهان‌گشایی ندارند.<sup>۱</sup> دوره سلجوقیان از برخی جهات با دوره‌های قبل و بعد از خود فرقی نداشت. این دوره، دوره‌ای از جنگهای شدید بود. شدت عمل، قحطی، طاعون، سختی، بی‌خبری از ویژگیهای عادی آن دوره به‌شمار می‌رفت. از سوی دیگر، دوره‌ای بود که در خلال آن تمدن ایران به قتل پیشرفتهای مادی و معنوی دست یافت که ادوار دیگر هیچ‌گاه به پای آن نرسید. افرادی چون غزالی، شهرستانی، نسفی، انوری، نظام‌الملک، عمر خیام، ابوسعید ابی‌الخیر، معزی و... در این روزگار می‌زیستند. در دوره حکومت سلجوقیان شرایطی به وجود آمد که هنرها شکوفا شد، قریحه‌ها جوانه زد و رشد نمود. با این همه نباید چنین تصور کرد که این هماهنگی در یک زمان محدود، و یا در سراسر این دوره و در یک مکان معین در امپراتوری آنها به وجود آمد. در چارچوب این امپراتوری، تنوع عظیم اقلیمی و شرایط طبیعی دیده می‌شد، و علی‌رغم عامل هماهنگ اسلام، و سطح عمومی گرایش حکومت نظامی ترکان، نوعی دلبستگی خاص، و تنوع محلی و بومی در اخلاقیات اجتماعی گروه‌های مختلف و جوامع گوناگون وجود داشت. مثلاً بین جمعیت اسکان یافته، و نیمه‌اسکان یافته، تضاد پایایی به چشم می‌خورد، و بین ترک و تاجیک، و نیز بین نظامیان، و بقیه افراد کشوری هم همین تضاد دیده می‌شد. همچنین بین اهالی شهرها همراه با صنایع دستی عالی و پیشه‌ها و سنن تمدنی شان، و اهالی روستاها که وظیفه اصلی آنها تدارک سیورسات برای شهرها و بالاتر از همه، تأمین نیازمندیهای ارتش بود، نوعی شقاق وجود داشت.<sup>۲</sup> بانی و مؤسس سلسله سلجوقیان، سلجوق نام داشت. این شخص رئیس و یا عضو مهمی از طایفه قنق (قنق) قبیله غز بود. وی با عشیره خود قبل از سال ۹۸۵ م. از

بخش اعظم قبایل غز جدا شد، و اردوگاهش را در ساحل راست رود سیحون علیا، و در حدود جند برپا داشت. با استناد به اسامی پسرانش، یعنی میکاییل، موسی، اسرائیل، عده‌ای را عقیده بر این است که وی نسطوری بوده است. ولی این عقیده قابل اعتماد نیست. زیرا این نامهای مأخوذ از کتب مقدسه، اسامی اسلامی نیز می‌باشند، و بیشتر مقرون به حقیقت می‌نماید که ایل سلجوق زمانی که به حدود و ثغور ماوراءالنهر سامانی رسید، و آنجا مستقر شد، از مذهب شمنی ترک - مغولی خود دست کشیده، و مسلمان شده بودند.<sup>۳</sup>

استاد فاروق سومر می‌نویسد: «در ربع اول قرن دهم میلادی، گروه مهمی از ترکها که در سوتکنت زندگی می‌کردند، اسلام را پذیرفته بودند. که بدون شک این گروه از ترکها از غزها بودند، و می‌دانیم که سوتکنت در اواخر قرن دهم، و نیز قرن یازدهم میلادی، یکی از شهرهای غزها بود.»<sup>۴</sup> همچنین به نقل از ابن حوقل می‌نویسد که در ربع اول قرن دهم، حدود یکهزار خانوار از غزها که در بین فاراب، گنجه، و شاش (تاشکند) می‌زیستند، به دین اسلام گرویدند. این گروه اسلام آورده از غزها، در مقابل تهاجم قبایل غیرمسلمان، به دفاع پرداختند، و نقش مهمی در این خصوص ایفا کردند. زمانی که سامانیان در ماوراءالنهر با زحمت و مشقت در برابر سلسله ترک‌نژاد قواخانی که در ایسی کول (ایسیک کول) و کاشغر فرمانروایی داشتند، از خود دفاع می‌کردند. سلجوقیان با مهارت و درایت با پادشاه ایرانی علیه هم‌نژادان ترک خود، سازش نمودند.<sup>۵</sup>

به‌طور کلی سلجوقیان وارد دسته‌بندیهای «تیزه‌جویانه ماوراءالنهر و خوارزم شده، و به‌سود هر کسی که به آنها اطمینان می‌داد که مرابعی برای چراندن احشامشان در اختیار آنها بگذارد، وارد جنگ می‌شدند. در واقع نیز پاره‌ای از منابع می‌گویند که

۳. رنده گروس، امپراتوری صحراوردان، ترجمه عبدالحمید میکده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۲۵۶.

۴. فاروق سومر، غزها، ترجمهها، دانشگاه انکارا، ۱۹۷۶، ص ۴۹.

۵. رنده گروس، همان اثر، ص ۲۵۷.

۱. سی. ا. با سورت، در تاریخ ایران کبیر، گردآورنده، جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران،

امیر کبیر، ۱۳۶۶، ص ۲۳.

۲. ان. ک. س. المبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر،

۱۳۶۳، ص ۱۰.

به سبب فشار جمعیت و نیاز به چراگاه بود که آنها وادار به کوچ به سوی جنوب شدند.<sup>۶</sup> پس از زوال دولت سامانی، چون بر سر تقسیم میراث آنها بین ترکان قراخانی که صاحب ماوراءالنهر شده، و ترکان غزنوی که بر خراسان مستولی شده بودند، ستیزه در گرفت، ترکان سلجوقی، از آشفتگی عمومی استفاده کرده، منزل به منزل پیش رفتند و چادرهای خود را در قلب ماوراءالنهر برافراشتند. باید دید که چه عاملی سلجوقیان و تابعانشان را به کوچ کردن از جند به سمت جنوب و جستجوی مرتع در حوالی بخارا وادار کرد؟ اوضاع این منطقه از لحاظ سیاسی نیز البته دستخوش آشفتگی بود. دو دمان قدیمی که این ناحیه را زیر اقتدار خود داشتند، یعنی خوارزمشاهیان فرینونی و سامانیان دیری نبود که منقرض شده بودند. و دو قدرت و سلالة جدید یعنی قراخانیان و غزنویان به پر کردن خلاء قدرت آنان برخاسته بودند، این حوادث فرصتهای مناسبی در دسترس هم قبیله های آنان قرار داد تا در قلمرو این دولتها، به عنوان کمک نظامی به پاسداران مرزی مشاغلی به دست آمدند. شاید عوامل اقتصادی نیز بی تاثیر نبوده باشد. همان گونه که اشاره شد، برخی از منابع، از فقدان مراتع و جمعیت انبوه این منطقه، سخن گفته اند. کشمکش بر سر آبشخور دشتهای آسیای میانه، پیوسته روی می داد، و این کشمکشها، پس از آنکه برندگان مراتع بازندگان را تصاحب می کردند، یا منجر به یک منازعه خونین می شد و یا به تاخت و تاز در سرزمینهای مسکونی می انجامید که در آن حدود، کار در یچه اطمینان را بازی می کرد.

در سه دهه نخست از قرن یازدهم میلادی، خاندان سلجوقی به صورت سر یازان مزدور مرزهای اسلامی زندگی می کردند، و به هر کسی که وعده غنیمت به آنان و مرتع به متابعثان می داد، خدمت می کردند. در میان گروه ترکمانان نه رهبری یکپارچه وجود داشت و نه سیاستی روشن. در آن ایام گروههایی از آنان به تناوب گاه وارد خدمت غزنویان می شدند، و گاه قراخانیان. در سال ۴۲۶ ه.ق/ ۱۰۲۵ م، که سلطان محمود غزنوی با قدرخان یوسف، امیر بخش شرقی قلمرو قراخانیان، برادر و رقیب او علی تکین متحد شد. علی تکین موقتاً از سغد بیرون رانده شد، و ترکمانان نیز که نیروی کمکی او را تشکیل می دادند، مجبور به کوچ از منطقه شدند. سلطان محمود

دریافت که این ترکمانان خطر بالقوه ای اند که او را تهدید می کنند. بدین جهت ارسالن اسراییل را به حیلہ دستگیر کرد و موجب شد که او بقیه عمر خود را در هند در حبس بگذراند.<sup>۷</sup> در تاریخ غزها، در این مورد چنین آمده است: «بعد از فرار علی تکین، ارسالن اسراییل بیغو، فریب وعده و وعیدهای سلطان محمود را خورد و دعوت او را به اردو گاهش پذیرفت. ارسالن اسراییل که می پنداشت ملاقات با بزرگترین فرمانروای زمان بر قدرت و اعتیاد او خواهد افزود، با ۳۰۰ تن از همراهانش وارد اردو گاه سلطان محمود شد.<sup>۸</sup> رشیدالدین نیز می نویسد: «به موجب امر و امتثال فرمان، اسراییل با سیصد نفر از جوانان خوب منظر و مرغوب پیکر بگزید و به حضرت آمد، و فرزند خود ابوالفوارس قتلمش را با خود بیاورد، و چون بشرف تقبیل بارگاه مستسعد گشتند، سلطان او را تر حیب و اکرام تمام کرد و با خویشان بر گوشه تخت ملک نشاند بالای تمامت امر، آنگاه مجلس بزم بیاراستند. در اثناء محاوره و معارضه سلطان از او استنطاق و استکشاف نمود، که ما را هر وقت بجانب هند بغزاء کفار مبادرت می باید نمود، و بلاد خراسان مهمل و معطل می ماند؛ توقع بشما چنانست که میان جانبین عهدی و استظهاری باشد، تا اگر وقتی از طرفی خصمی پدید آید، و بمددی حاجت افتد، شما معاونت و مدد دریغ ندارید، امیر اسراییل به پاسخ گفت، که از ما در بندگی سلطان عالم تقصیری و تأخیری نباشد؛ محمود گفت: اگر وقتی ما را به لشکری حاجت افتد، به چه مقدار مدد و مساعدت توانید نمودن؟ اسراییل کمان را از سلاح دار بستد، و از سر غرور باذه و نخوت جوانی گفت: چون این کمان را به قوم خود فرستم سی هزار مرد کار در حال سوار شوند، سلطان باز پرسید که اگر بد زیادت احتیاج افتد؟ یک چوبه تیر پیش محمود انداخت، و گفت: هر گاه که این تیر را به نشان بفرستم نزد خیل خود ده هزار مرد دیگر بیایند؛ و همچنین می پرسید، تا به کمانی و سه چوبه تیر به صد هزار سوار ملتزم شد؛ محمود گفت: اگر زیادت باید؟ گفت: از این تیرها یکی به بلخان کوه فرست، صد هزار سوار دیگر بیایند، محمود گفت اگر زیادت باید، و ضرورت بود؟

۷. کلیفورد، ا. باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن آهوش، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۲۸.

۸. فاروق سومر، همان اثر، ص ۶۶.

گفت: این کمان را به ترکستان فرست، تا اگر دو بیست هزار سوار خواهی به یاری سلطان بیایند؛ محمود بغایت مستشعر و متفکر شد، و در دل خود گفت: کسی که به کمانی و سه جویه تیر بی جامگی و جرایت این همه لشکر آماده و معد می تواند داشت، کار او را خوار نشاید گرفت، و تا سه شبانروز صبح... پس به امراء خود فرمود که اسراییل تا سه روز با فرزند و ده نفر از مطیعان مهمان ما باشند، و باقی نوکران او را شما مهمان سازید؛ چنان کردند، و در نیم شب که شراب خام در کلهاء [کله‌ها] ایشان اثر کرد، همه را گرفته، مقید و محبوس کردند با غلال گران، و محمود، اسراییل را با یاران هم در شب به هندوستان فرستاد به قلعه کالنجر به حدود مولتان؛ چون اسراییل از خواب درآمد، خود را خسته و بسته دید و تن در قضای آسمانی داد.<sup>۹</sup>

این افشای قدرت، چه حقیقی و چه تظاهری، سادگی ایلیاتی و عدم توانایی داشتن قدرت سیاسی اسراییل را می‌رساند، و زرنگی و سیاستمداری سلطان محمود غزنوی را، با سورت می‌نویسد:<sup>۱۰</sup> «طغول بیگ و چغری بیگ برادرزادگان ارسلان اسراییل، یعنی پسران میکاییل در این زمان از اعتبار چندانی برخوردار نبودند و لقب «بیگ» آنان، نشان فضیلت خاصی نبود تا در پی آن باشند که خاندان خود را بار دیگر بر ترکمنستان تحمیل کنند.<sup>۱۱</sup> در حالی که برخلاف عقیده باسورت، اکثر منابع تاریخ ایران، از جمله خواند میر چنین می‌نویسد: این دو برادر دولت اثر، که با فکر ثاقب و رای صائب از امثال و اقران امتیاز فراوان داشتند، سرور خیل و حشم شده، و جمع کثیر از تراکمه دشت خزر و دیگر مردم نامور در ظل رایت ظفر پیکر ایشان مجتمع گشتند.<sup>۱۲</sup>» به هر رو، حدود ۴ هزار چادر (خانوار) از ترکمانان (غزها) ارسلان اسراییل، پس از زندانی شدن وی به دست سلطان محمود غزنوی، با این بهانه و ادعا که تحت ظلم و فشار امرای سابق خود یعنی سلجوقیان هستند، از سلطان محمود خواستند تا به آنها

۹. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، در ذکر آل سلجوق، به اهتمام احمد آتش، آنکارا، ۱۹۶۰، ص ۹.

۱۰. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، زیر نظر محمود دبیرسیاقی، ج ۴، نشر خیرام، ۱۳۵۳، ص ۴۸.

۱۱. باسورت، تاریخ غزنویان، ص ۲۲۸.

۱۲. حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۸.

اجازه ورود به خراسان دهد، و تعهد کردند در صورت موافقت و اقامت و استقرار در خراسان، حفاظت آن منطقه را در مقابل تهاجمها، بر عهده گیرند. در ضمن اضافه کردند که موافقت با درخواست آنان هم به نفع سلطان، و هم به نفع خراسان بوده و بر قدرت نظامی و سیاسی سلطان نیز افزوده خواهد شد. سلطان محمود علی رغم مخالفت وزیر و فرماندهانش، چون وجود کوچ نشینها منبع درآمد خاصی برای آنها خواهد بود، با درخواستشان موافقت کرد، و ترکمانان از جیحون گذشته، در نزدیکی فراوه، سرخس و ابیورد سکونت کردند. اما به سبب غارت و چپاول منطقه که توسط ترکمانان صورت گرفت، و شکایاتی که از جانب مردم منطقه به عمل آمد، سلطان محمود در صدد تنبیه آنان برآمد و در جنگی که روی داد، ترکمانان شکست خوردند و گریختند. گردیزی در این مورد می‌نویسد:

«... و هنوز ترکان قرار نگرفته بودند که خبر آمد که امیر محمود از هندوستان باز آمد و به بلخ رفت. کسهای خان برفتند که نزدیک خان شوند. راههای ایشان را گماشتگان امیر محمود گرفته بودند. ترکان متحیر ماندند. نواحی مرورود و سرخس و نسا و باورد همی گشتند و ارسلان جاذب از پس ایشان همی شد شهر به شهر و آنچه به دست آمد همی گرفت و همی کشت<sup>۱۳</sup>»

بعد از فوت سلطان محمود غزنوی بر سر جانشینی پدر، بین دو پسر وی یعنی محمد و مسعود، اختلاف افتاد که منجر به جنگ شد. مسعود برای افزایش قدرت نظامی خود، بغم از امرای غز را نیز به خدمت گرفت. مسعود پس از پیروزی بر برادر، به موجب درخواست و تقاضای یغمر اجازه بازگشت غزها به خراسان را داد.

سلطان مسعود دیگر سران و امرای غز یعنی قزل، کوکتاش و بوقه را نیز به خدمت خود گرفت، اما به علت عدم اعتماد به آنها یکی از افراد خود به نام خمارطاش را در

۱۳. گردیزی، زین الاخبار، به اهتمام عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۸.

رأس آنها قرار داد.<sup>۱۴</sup> اینها ترکمانانی بودند که از سلجوقیان بریده و جدا شده بودند، و آنها را بیشتر ترکمانان یا غزهای عراق می نامند، و در ابتدا، در بازپس گیری و یا تصرف برخی مناطق، خدماتی به سلطان مسعود کردند. مدتی بعد دست به غارت و چپاولهایی زدند. سلطان مسعود پس از اطلاع از اقدام و فعالیت آنها، تصمیم گرفت نیرویی تحت فرماندهی ابوسهل حمزوی، برای جلوگیری از اقدامات آنها اعزام دارد. در این بین یعنی در سال ۴۲۵ هـ.ق/ ۱۰۳۴ م، غزهای بلخان، بر خراسان مستولی شدند و عمال مسعود غزنوی در مرو، سرخس و باورد موفق به انجام هیچ کاری در خصوص جلوگیری از آنها نشدند. این امر نشان می دهد که مرو و موقعیت سابق خود را از نظر مرکز نشین والی در این دوره نیز حفظ کرده بود. سلطان مسعود پس از اطلاع از این امر، زمانی که به هرات رسید و اخبار ناگوار دیگری دریافت که بلافاصله عازم سرخس گردید. دریافت خبیر حرکت سلطان مسعود، به سرخس، سبب گردید که ترکمانان هر چند گذرا، به جانب بلخان عقب نشینی کنند. زمانی که سلطان مسعود به آنجا رسید، این بار خبیر تهاجم ترکمانان ماوراءالنهر به ترمذ و قبادیان و کشته شدن والی ترمذ را دریافت کرد. بدین ترتیب سلطان مسعود از چند جانب در معرض تهاجمهای غزها (ترکمانان) قرار گرفت، و پس از آمدن سلطان مسعود به سرخس، بخشی از ترکمانان به مرو، و برخی دیگر رو به جانب فراوه نهادند. ترکمانان که راهی مرو شدند، پس از جنگی که با والی آنجا، یعنی اثوشتکین کردند، شکست خورده، رو به بیابان نهادند. برای تضعیف و تعقیب ترکمانانی که به فراوه رفته بودند، امیر اخور پیری، عبدوس و برخی از فرماندهان دیگر، تعیین و اعزام شدند. هدف آنان راندن ترکمانان به آن سوی بلخان بود.

سلطان مسعود هنگام اقامت در جوزجان در رجب سال ۴۲۶ هـ/ ۱۰۳۵، خبری بس ناگوار دریافت کرد. در این خبر اطلاع داده شده بود که سلجوقیان وارد خراسان شده اند.

شاه ملک حکمران چند از خبیر ورود سلجوقیان از ماوراءالنهر به خوارزم اطلاع یافت. دشمنی دیرینه ای بین شاه ملک و سلجوقیان وجود داشت. در جنگی که بین

شاه ملک و سلجوقیان اتفاق افتاد، سلجوقیان دچار شکست سختی شده، با دادن تلفاتی فراوان، ناچار به کوچ و عقب نشینی به آن سوی جیحون و استقرار در رباط نمک<sup>۱۵</sup> شدند.<sup>۱۶</sup>

سلجوقیان اندکی بعد، پس از گردآوری نیرویی جدید از غزهای هم نژاد خود، به دنبال فوت خوارزم شاه، که دوست و پشتیبانشان بود، ماندن در آن منطقه بی حاصل را بی ثمر دیده، راهی خراسان شدند، و از طریق مرو، وارد نسا گشتند. طغرل بیگ و چغری بیگ دو برادر که ریاست اصلی سلجوقیان را بر عهده داشتند، مشترکاً نامه ای برای سوری رئیس دیوان خراسان فرستادند. در این نامه که خود را به عنوان مولی خلیفه معرفی نمودند - و هدف از آن این بود که خود را صاحب قدرت و دولت معرفی نمایند - علل ورودشان به خراسان را به طور اجمال توضیح داده، و درخواست واگذاری منطقه نسا و فراده را به خود نمودند. در مقابل تعهد کردند که یکی از برادران پیوسته در خدمت او باشد و نیز جلوگیری از تجاوزهای بیگانگان و غزهای عراق به مرزهای خودشان را نیز تعهد کردند.<sup>۱۷</sup>

سرازیر شدن سلجوقیان سبب نگرانی فرمانروای غزنوی گردید، و پس از تأملی، با لشکری آراسته از هر لحاظ راهی جنگ با سلجوقیان گردید که این جنگ به نام «جنگ نسا» شهرت یافت، و به شکست سخت و تلخ غزنویان منجر شد و نتیجه آن واگذاری دهستان به چغری بیگ، نسا به طغرل، و فراوه به موسی بیغو از طرف سلطان مسعود بود، و بنا به گفته ابن خلدون، سلطان همه را به لقب «دهقان» سرفراز نمود.<sup>۱۸</sup>

۱۵. البته این مسئله که بیهقی بدان اشاره کرده است (تاریخ بیهقی، به اهتمام فیاض و غنی، تهران، ۱۳۲۴، ص ۶۸۲) نادرست به نظر می رسد، زیرا رباط نمک همان ده نمک واقع در منطقه قومیس است که صدها کیلومتر یا جیحون فاصله دارد، و معلوم نیست چرا و چگونه به استقرار سلجوقیان در این موضع اشاره شده است.

۱۶. محمد آلتای کویسن، تأسیس امپراتوری بزرگ سلجوقیان، انکارا، ۱۹۵۴، ص ۱۸، یادداشت ۳ و ۴.

۱۷. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به اهتمام قاسم غنی، و علی اکبر فیاض، تهران، ۱۳۲۴، ص ۷۱-۴۷.

۱۸. ابن خلدون، العبر «تاریخ ابن خلدون»، ترجمه عبدالرحمن آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۵.

صلحی که پس از این جنگ منعقد شد، بیشتر جنبه متارکه داشت تا صلح واقعی و دائمی. این پیروزی سلجوقیان سبب گردید که تعداد زیادی از ترکمانان دیگر رو به خراسان نهاده، زیر فرمان سلجوقیان قرار گیرند. و روه سلجوقیان به خراسان، و اشغال برخی مناطق مرزی توسط آنان، سبب گردید که راه بلخان و سرخس باز شده، و از طریق این شهرها، ترکمانان رو به سوی سلجوقیان مستقر در خراسان گذارند. اندک مدتی بعد از آن، سلجوقیان مجدداً دست به فعالیتها و عملیات غارتگرانه زدند، و دولت غزنوی ناچار لشکری ۱۵ هزار نفری تحت فرماندهی سوباشی «سباشی» اعزام داشت، که وظیفه و مأموریت این اردو جلوگیری از تهاجم همیشگی سلجوقیان به منطقه خراسان بود. اما اردوی مذکور پس از گذشت ۹ ماه، موفق به انجام هیچ کاری نشد، و این بار سلجوقیان، با اعزام سفیرایی، درخواست واگذاری مرو، سرخس، و باورد را نمودند. این درخواست از آنجا ناشی می شد که سلجوقیان پس از پیروزی در «جنگ نسبا» دیگر حرمت غزنویان نزد آنان رنگ باخته، و نیز ترس و بیمی که از شکست ناپذیری غزنویان در دلها وجود داشت، از بین رفته بود. پیشنهاد سلجوقیان این بود که مناطق مذکور کماکان در دست دیوانیان دولت یعنی صاحب دیوان، قضات، صاحب برید، باقی بماند؛ اما عایدات از آن سلجوقیان باشد؛ در عوض ترکمانان رسماً به عنوان نیروی کمکی سلطان غزنوی شناخته شوند؛ و به خدمت سلطان هر جا که وی بخواهد، بپردازند. اما برای سلطان از دست دادن این شهرها، بدون یک درگیری امکان پذیر نبود.<sup>۲۰</sup>

مرو یکی از شهرهای واگذار شده به سلجوقیان، مرکز تجاری پراهمیتی بود. تصرف مدام آن باعث می گردید که همواره راههایی که به خوارزم و ماوراءالنهر می رسید، و در آنجا اسماعیل بن التونتاش، و پسران علی تکین سرسختانه دشمنی می ورزیدند، زیر نظر گرفته شود. از این رو تصمیم به مقابله با آنان گرفت، و به یکی از فرماندهانش یعنی سوباشی دستور داد تا از پیشرفت سلجوقیان جلوگیری کند. سلجوقیان در محلی به نام طلخاب در نزدیکی سرخس فرمانده غزنوی را دچار شکست سختی نمودند. این پیروزی سبب گردید که بخشی از خراسان به اشغال کامل

سلجوقیان درآید، و منطقه نیشابور به طغرل بیگ، مرو به چغری بیگ، و سرخس به موسی بیغو رسید.<sup>۲۰</sup>

در نیشابور خطبه را به نام طغرل بیگ در مرو نیز به نام چغری بیگ، خواندند. به اعیان مرو اطمینان داده شد که پس از آنکه دروازه های شهر گشوده شد، شهر از غارت و چپاول - که رسمی سنتی برای قبایل غز بود - در امان خواهد بود، و اقداماتی نیز در جهت استرداد اموال به یغما رفته روستاهای مجاور به عمل خواهد آمد.<sup>۲۱</sup>

در تاریخ جیب السیر چنین مندرج است که: «سلطان مسعود، پس از پیروزیهای اولیه سلجوقیان، ابتدا در مقام مصالحه برآمد. او میر خواند درباره اقدام سلطان مسعود برای مصالحه چنین نوشته است: «... سلطان مسعود طوعاً و کرهاً در مقام اعتذار آمده، ایلچی یا صناف هدیه از سیوف هندیه و تحف غزنویه نزد آل سلجوق فرستاده، پیغام داد که آنچه واقع شد، مرضی اینجانب نبود، بلکه بعضی از سفها ما را باعث بر آن معنی شدند. اکنون به سوی کلمه معنی ماضی باید عمل نمود و دیگر از گذشته سخن نمی باید گفت و بساط مخالفت درنور دیده، دم از مصادقت و موافقت باید زد و ما سه جمیل از اعیان امرانامزد سه کس که عبارت از طغرلبک و چقر بیگ و اینانج بک بن سلجوق است کرده ایم که در تحت تصرف و از دواج ایشان در آوریم تا مواد منازعت منجسم گردد، و بلاد و عباد از آفت مخالفت ایمن و مطمئن گردند و چون ایلچی به اردوی سلجوقیه رسید رسالت بگذازد و چقر بیگ در جواب گفت حالا سلطان مسعود درباره ما تکلف و تعطف بی نهایت ارزانی داشته، سخنان دلپسند گفته است و آنچه مقتضی مروت و انسانیت است بجای آورده لیکن نمی دانیم که بعد از این افعال او موافق اقوال خواهد بود یا نه اگر دل مطابق زبان خویش داشته باشد ما در مقام اطاعت آئیم تا خونها نریخته و رعایا در امان و اگر بخلاف این که پیغام داده ظاهر گردد آنچه حق عز و علا اراده فرموده باشد، به ظهور خواهد آمد و چون امیر چقر بیگ این نوع کلمات بر زبان راند امراء سلجوقیه زبان تحسین گشاده آفرین کردند و ایلچی مسعود را مقتضی الحرام باز گردانیدند و چون رسول مراجعت نمود به پایه سرب سلطنت

۲۰. فاروق سومر، ص ۸۴.

۲۱. صدرالدین علی حسینی، اخبار الدولة السلجوقیه، به اهتمام محمد اقبال، لاهور، ۱۹۳۳، ص ۸۹.

رسیده جواب پیغام معروض داشت مسعود مبتهج و مسرور گشته مثالی به والی مرو اصدا در فرمود که بی توقف و تعلل به شرایط خدمات امراء ثلاثه قیام نماید و بعد از عهود و موافقت چهل کوس و صد خرگاه و سراسر پرده گران بها و سه علم ظفر بیکر به ایشان داده فیلی را که در جنگ گاه از لشکر ما گرفته اند، طلب دارد و بعد از این قضیه اسباب مناکحت مرتب داشته و دختر امیر سوریرا باینانج بیگ بن سلجوق دهد و کریمه از کریم امیر عبدوس را در تحت تصرف امیر طغرلبک آورد و غنیمت دیگر را به زینت حسن و جمال و زیب نسب و کمال آراسته باشد، چقر بیگ در سلسله از دواج کشد و چون منشور مسعود به حاکم مرو رسید به ترتیب کوسات و رایات و سرادق پرداخته و مصحوب یکی از متعهدان خویش به اردوی آل سلجوق فرستاده پیغام داد که امراء سلجوق باید که به مرو آیند تا به مراسم عروسی و لوازم طوی قیام نموده آید و چون متعمدان والی مرو بمخیم اقبال آل سلجوق رسیده از کماهی حالات ایشان را اعلام دادند طائفه ترکمانان بی باک بنیاد سفاهت کرده زبان به توبیخ سلطان مسعود گشادند و گفتند که پیش از تهییج فتنه و انهزام لشکر اگر مسعود در تشیید مبانی محبت و وداد سعی نمودی ما قبول می نمودیم اما اکنون بر این نوع کلمات مزخرف هیچ فایده مترتب نخواهد گشت و عم طغرل بیگ و چقر بیگ تحف خود را تصرف نموده به تزویج رضا داد و ایشان فرمودند تا کوسات و رایات و سرادقات را پاره پاره کردند و فرستاده والی مرو خایب و خاسر باز گشت...<sup>۲۲</sup> بدین ترتیب سلجوقیان بر قول و پیمان سلطان مسعود اعتماد نکرده، علم طغیان برافراشتند. سلطان مسعود، سببش را که از بزرگان و امرا بود به مزیه شوکت و مکنت و اطلاع بر مکاید حروف امتیاز تمام داشت و او را که بر مرو حکومت می نمود، مأمور دفع سلجوقیان نمود و خود به جانب غزنین مراجعت کرد. خواند میر می نویسد: «سببش بی تحاشی با جیشی جلالت اثر متوجه سلجوقیان گشت و چون آن جماعت از توجه او خبر یافتند مستعد جنگ و جدال شدند و به موجب کلمه «الحرب خدعه» عمل نموده هر گاه سببش نزدیک معسکر ایشان می رسید مرکز خالی گذاشته در برابر او نمی آمدند و در لیالی حوالی لشکر گاه او را تاخته از اسب و شتر و امتعه و اسلحه آنچه می یافتند می بردند و مدت سه سال حال بر

این منوال جاری بود و اکثر ولایات خراسان بدان جهت ویران شد و سلطان مسعود از استماع این اخبار در بحر حیرت افتاده نوبتی قصد کرد که به نفس خود در مقام مقاتله سلجوقیان بر آید اما به سبب نصیحت بعضی از مردم عاقبت طلب ترک آن دیار عزیزت داده و مجلس بزم را بر میدان رزم ترجیح فرمود، و در سنه سبع و عشرین و اربعمائه سببش از ستیز و گریز آل سلجوق به تنگ آمده از حدود نسا به جانب هرات رفت و چقر بیگ متوجه مرو گشته آتش نهب و غارت در حوالی آن ولایت زد و چون این خبر به گوش سببش رسید نائره غضب او مشتعل گردید و در سه شبانروز خود را از هرات به ظاهر مرو رسانید و چقر بیگ در برابر او صف قتال بیاراست و قبل از استعمال سیف و سنان مانند پهلوان، روی از معرکه بر تافت و در چهار دیوار مرو خزیده و لشکر او متفرق گردیدند...<sup>۲۳</sup> سببش بعد از آنکه حاکم جوزجان را مأمور جنگ، سلجوقیان کرد و عده زیادی را به کمکش فرستاد و خود از مرو به نیشابور رفت. اوضاع نیشابور چنان پریشان بود که حتی از تهیه علیق و علوفه احشام نیز عاجز ماند. سببش از نیشابور به دهستان رفت و از آنجا ماقع را به سلطان عرضه داشت. سلجوقیان پس از اطلاع از این مسئله که سببش مرو را ترک گفته است، رو به جانب این شهر نهاده و پس از آنکه چند روزی مرو را در محاصره گرفتند، سرانجام شهر تسلیم گشت و بدین ترتیب فتح مرو به مصالحه ممکن گشت. سران سلجوقی یعنی طغرل بیگ و چقر بیگ مرو را به یکی از امراء که به انصاف و مروت شهرت داشت، سپرده، خود به قصد مقابله با سببش از شهر خارج شدند. سببش با عده ای از همراهان به جانب هرات گریخت، ولی در هرات نیز جرأت ماندن نیافت، رو به سوی غزنین رفت. طغرل بیگ و چقر بیگ بعد از فتح مرو و جوانب و فراز سببش، فتحنامه هائی به هر سو فرستادند. وصول این خبر به نیشابور که دارالملک خراسان بود، سبب گردید که اشراف و اعیان این شهر تحف و هدایایی ترتیب داده، به اردوی سلجوقیان رفته، و اظهار اطاعت و انقیاد نمایند. سلجوقیان وارد نیشابور شدند، و طغرل بیگ به اتفاق امرا و ارکان دولت قدم بر سریر سلطنت نهاد، و خطبه و سکه به نام و لقب خود ترتیب داد. طغرل بیگ، برادرش چقر بیگ را مأمور تسخیر هرات کرد. چقر بیگ رو به سوی هرات نهاد و

مردم هرات به قصد اطاعت پیش آمدند. چغری بیگ پس از آنکه عم خویش را به ولایت هرات گمارد، خود به مرو رفت و به قول خواندمیر: «... در آنجا رایت انصاف افراخته و رسوم اعتساف برانداخت...»<sup>۲۴</sup>

سلطان مسعود پس از اطلاع از این امر، و از دست رفتن مرو، نیشابور و هرات، چه به صلح و چه به جنگ، بشخصه عزم جنگ؛ سلجوقیان نمود و عازم مرو شد. دولشکر به مصاف هم آمدند و به قول رشیدالدین «... طغرل بیگ و چغری بیگ از چند جهات بر اعدا شبیخون کردند و میان بیابان سرخس و باورد و به حدود حصار دندانقان مرو شاهجان با ایشان مصاف داده...»<sup>۲۵</sup> سلطان مسعود در این موضع شکست خورد و منهزم گشت. شکست سلطان مسعود در دندانقان به نزدیک مرو، در سال ۴۲۹ ه.ق. نفس آخر غزنویان را گرفت. در روضه الصفی آمده است که: «... سلطان مسعود رشته امید از هم نگسست، و بالشکری انبوه که با پرداخت مبالغی هنگفت گرد آورده بود. از غزنین به بلخ رفت. پس از استحکام برج و باروی آنجا عده‌ای را به عنوان پیشقراول فرستاد. چغری بیگ پس از اطلاع از این امر، به اتفاق امرای خاص خویش، به قصد بلخ از مرو بیرون آمد، و پس از الحاق نیروهای طغرل بیگ به وی، سلطان مسعود چون در خود یارای مقاومت ندید، رو به جانب هرات نهاد، و طغرل بیگ به سوی نیشابور رفت و چغری بیگ به طرف مرو؛ و مرو را بعد از هفت ماه محاصره که از طرف نیروهایی که سلطان مسعود آنجا گمارده بود، مدافعه می شد. برای بار دوم تصرف کرد.<sup>۲۶</sup> این امر، اهمیت مرو را هم برای غزنویان و هم برای سلجوقیان می رساند. آیا آغازین نقطه شروع دشت و بیابان از مرو می تواند دلیلی بر اهمیت این شهر از نظر هر دو به ویژه سلجوقیان باشد؟ دور نیست که این مسئله در مدنظر چغری بیگ بوده است. به هر رو سلطان مسعود پس از آگاهی از تصرف مجدد مرو به دست چغری بیگ راهی نیشابور شد. طغرل بیگ نیشابور را ترک گفت، و سلطان مسعود با این تصور که طغرل بیگ دیگر به این شهر باز نخواهد گشت، رویارویی و مقابله با چغری بیگ را - که از کمک و یاری

برادرش طغرل بیگ بی بهره مانده بود - سهل شمرد، و رو به جانب سرخس نهاد. چغری بیگ بی هیچ نگرانی به مقابله اش شتافت، و در دندانقان سلطان مسعود را شکست داد. سلطان مسعود با مشاهده آثار شکست رو به جانب غزنین و هندوستان کرد و چغری بیگ به مستقر خویش یعنی مرو بازگشت.

بعد از انهدام سلطان مسعود غزنوی، در طی مدتی که طغرل بیگ به فیصله امور مغرب می پرداخت، خراسان و مشرق بنا به تقسیم قدرتی که سلجوقیان پس از نبرد دندانقان کردند، در تصرف چغری بیگ باقی ماند و خراسان و تمام سرزمینهای شمال جیحون که امکان فتح آنها در آینده توسط چغری بیگ می رفت، به او داده شد. چغری بیگ مرو را تختگاه خویش ساخت، و به قول رشیدالدین: «چغری بیگ برادر بزرگتر مرو را دارالملک ساخت، و خراسان بیشتر خاص کرد و...»<sup>۲۷</sup> و تا پایان پادشاهی سلطان سنجر، مرو مرکز اداری سلجوقیان برای امور شرق باقی ماند.<sup>۲۸</sup>

چغری بیگ بعد از انتخاب مرو به عنوان مرکز حکمرانی خود در خراسان و استقرار در آنجا، به عمران و آبادی، و مرمت و برانیهایی که قبل از تأسیس دولت سلجوقی به میزان بسیار دستخوش آن شده بود، پرداخت.

چنانکه اشاره شد، انتخاب مرو به عنوان مرکز حکومت از طرف چغری بیگ به سبب دارا بودن موقعیت استراتژیک دیرنده منطقه و به ویژه شهر مرو صورت گرفت. می دانیم که مرو قبل از اسلام یکی از مهمترین مراکز نظامی و مرکز داد و ستد بود. سوداگران از سراسر آسیای میانه از این شهر به ایران ساسانی می آمدند. کتیبه‌هایی به بسیاری از زبانها در این واحه پیدا شده است که نشان می دهد از دیرباز در این شهر مردم گوناگونی می زیسته‌اند،<sup>۲۹</sup> که خود دلیل بر تجاری بودن شهر، و اینکه از یک موقعیت برتری برخوردار بوده است، می باشد. مرو ضمناً ناحیه مرزی میان شرق و غرب به شمار می آمد، واحه استراتژیکی بود میان آمودریا و نجد، استان کنونی خراسان، و نقطه برخورد شرق و غرب. مرو که مرزبانی نواحی شرقی را در ادوار قبلی

۲۷. جامع التواریخ، همان، ص ۱۸.

۲۸. تاریخ ایران کبریج، ج ۵، ص ۵۵.

۲۹. ریچارد، ن. فرای، عصر دزدین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۹.

۲۴. همان اثر، ص ۴۸۴.

۲۵. رشیدالدین فضل اله، جامع التواریخ، در «ذکر تاریخ آل سلجوق»، ص ۱۶.

۲۶. نقل به مضمون از روضه الصفی، ج ۴، ص ۲۵۳.



بر عهده داشت، پس از اینکه در دوره‌های بعد اهمیت نظامی خود را از دست داد، دوباره به عنوان مرکز حکمرانی چغری بیگ انتخاب گردید که در دوره‌وی، این شهر علاوه بر داشتن مرکزیت نظامی، از مرکزیت اداری نیز برخوردار گردید. وظیفه‌اش نه تنها جلوگیری از تهاجم‌های دیگر قبایل از جمله قبچاق‌ها بود، بلکه این شهر رابط میان غزهای موجود در آن سوی مرزها و غزهای سلجوقی در داخل مرزهای ایران محسوب می‌شد.

چغری بیگ هنگام فوت حدود ۷۰ سال داشت. بعد از مرگش از میان فرزندان زیادی که داشت، آلب ارسلان جانشین پدر در خطه مشرق گردید، و چون طغرل بیگ فرزند ذکوری نداشت، بنابراین مقدر بود که لب ارسلان بعد از مرگ طغرل - که به روایتی نعش او را به مرو نقل کرده، نزدیک قبر برادرش داود چغری بیگ دفن کردند<sup>۳۱</sup> - فرمانروای خطه شرق و غرب تحت تسلط سلجوقیان گردد. در واقع حکومت مستقیم و یکپارچه بر دست یک فرد از سلجوقیان تا پیش از آلب ارسلان به وجود نیامده بود. هر چند که او را باید نخستین فرمانروای سرزمین یکپارچه و واحد سلجوقیان به‌شمار آورد. با وجود این نمی‌توان این امر را قطعی دانست، زیرا برغم آرمان‌های رجالی چون نظام‌الملک، ساختمان امپراطوری سلجوقی، در این ایام یعنی در دوره فرمانروایی ملک‌شاه نیز به وحدت و یکپارچگی نرسید. با اینکه ملک‌شاه خود را سلطان‌العظم می‌خواند، اما لقب سلطان را دیگر اعضای خاندان سلجوقی، به‌ویژه سلیمان‌بن قتلتمش در روم و آسیای صغیر - که چنانکه معلوم شده است روابط سردی با ملک‌شاه داشت و همچون پادشاهی در واقع مستقل عمل می‌کرد - نیز بر خود نهاده بودند. معمولاً شاهزادگان سلجوقی فروتر از سلطان بزرگ بوده، با عنوانین ملک (شاه) و یا تنها امیر (شاهزاده = فرمانده). شهرت داشتند. بنابراین ناگزیر باید امپراتوری سلجوقی را به‌صورت رسته‌ای از گروه‌بندیها تصور کنیم نه دولتی واحد و یکپارچه.

به هر رو، پادشاهی ده‌ساله آلب ارسلان و سلطنت بیست‌ساله پسرش ملک‌شاه، اوج سلطنت سلجوقیان بزرگ را تشکیل می‌دهند. مهمترین واقعه دوران سلطنت آلب ارسلان، شکست لشکریان روم شرقی در ملازگرد (به یونانی مانسی کرت که یاقوت آن را «ملازگرد» نوشته است)<sup>۳۱</sup> ارمنستان در سال ۴۶۴ ه. ق/ ۱۰۷۱ م، بود.

آلب ارسلان، برای تقسیم مجدد حکومت‌های شرق امپراتوری میان افراد خاندان سلجوقی، از فرصت استفاده کرد. بنا به گفته ابن اثیر، طبرستان به اینانج پیغو داده شد، بلخ به سلیمان برادر سلطان؛ خوارزم به برادر دیگرش ارسلان ارغون، و چغانیان و طخارستان به برادرش الیاس، و مرو را به جوانترین پسرش ملک‌شاه داد. ناحیه با شقیر (نزدیک مروالروید) را به مسعود بن ارتاش، و اسفزار را به مودود بن ارتاش<sup>۳۲</sup> اینک وی به اعطای نواحی شرقی امپراتوری به عنوان اقطاع به اعضای کهنتر و کم‌اهمیت‌تر خاندان سلجوقی ادامه داد، به‌رغم اینکه این امر فرصت‌های شورش را به حاکمان این نواحی می‌داد - و آینده آن‌را نشان داد - آشکار می‌سازد که سلطان هنوز به تعهدات سنتی نسبت به اعضای خانواده آگاه و وفادار بود. و نیز چنین می‌نماید که این مسئله به این امر اشاره دارد که سلطان، ایران مرکزی و عراق را مرکز ثقل امپراتوری سلجوقی می‌دانست، و تصور می‌کرد که حضور وی در این نواحی بیش از نقاط دیگر ایران ضرورت دارد.<sup>۳۳</sup> همچنین در تقسیم حوزه شرق امپراتوری، واگذاری مرو به ملک‌شاه پسر و ولیعهد خود نشان‌دهنده اهمیت مرو و برتری این شهر بر سایر بلاد خراسان، در این دوره بوده است.

پس از آنکه آلب ارسلان بمرد و در مرو نزدیک گور پدر دفن شد، سلطنت به پسرش ملک‌شاه رسید. در زمان وی دارالملک کلاً به اصفهان انتقال یافت. و مرو با همه اهمیتش به صورت یک والی نشین درآمد. چنانکه نظام‌الملک، نوه خود عثمان‌بن

۳۱. ن. و. پیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر پیام، ج ۴، ۱۳۵۴، ص ۲۶۹.

۳۲. تاریخ ایران کبریج، ج ۵، ص ۷۱، به نقل از ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۴.

۳۳. تاریخ ایران کبریج، همانجا.

جمال‌الملک منصور را امارت مرو داد،<sup>۳۴</sup> و سلطان نیز یکی از امرای خود به نام قودن را به شحنگی به مرو فرستاد، که میان قودن و عثمان بن جمال‌الملک منصور در اینجا اختلاف افتاد. عثمان، او را بگرفت و به زندان فرستاد و اهانت‌های بسیار نمود و بعد آزادش کرد. این امر به اختلاف و رقابت بر سر قدرت نهائی بین ملک‌شاه و نظام‌الملک از یک سو، و نیز عدم اعتماد سلطان ملک‌شاه به نظام‌الملک اشاره دارد. چنانکه پس از فوت ملک‌شاه برادرش ارسلان ارغون که با سلطنت محمد بن ملک‌شاه مخالفت کرد، با هوادارانش رو به خراسان نهاد، و هنگام رسیدن به مرو، قودن - شحنه نامبرده مرو که از مولی ملک‌شاه، بود و در قتل نظام‌الملک سعی کرده بود - به فرمان ارسلان ارغون درآمد و شهر را تسلیم کرد. بنداری در این مورد می‌نویسد: چون ارسلان ارغون به نیشابور آمد، مردم او را راه ندادند، فتح آنجا ممکن نشد. پس اراده مرو کرد و گفت مخصوصاً این شهر را مالک خواهم شد. امیر قودن شحنه مرو مطیع و پیرو او شد و تمام مکانها در اختیار او نهاد. ارسلان ارغون به وجود قودن قوی شد، او اسبی پیدا کرد و قاطری از دست بداد.<sup>۳۵</sup> یعنی اقطاع داری ساوه و همدان را که قبلاً از آن او بود، از دست داد، مرو را به چنگ آورد. ارسلان ارغون، بلخ، ترمذ، نیشابور و سراسر خراسان را به زیر فرمان خود در آورد، و نزد سلطان برکیارق کس فرستاد و از او خواست تا جز نیشابور، بقیه ولایات خراسان را به ضمانت وی دهد، آن‌سان که در عهد جدش داود چغری بیگ بود. برکیارق که سرگرم فرونشاندن شورش برادرش محمود، و عمش تتش بود، به ارسلان ارغون نپرداخت، و پس از اینکه مؤید‌الملک را از وزارت برداشت و فخر‌الملک برادرش را به جای او وزارت داد، مجد‌الملک بلاسانی بر امور مسلط شد. ارسلان ارغون رابطه‌اش را با برکیارق قطع نمود و اطلاع داد که تمایلی به گفتگو با بلاسانی ندارم. برکیارق سپاهی به سرداری عم خود بوربرس به قتل او فرستاد. ارسلان ارغون به بلخ گریخت و بوربرس در هرات ماند. سپس ارسلان ارغون سپاهی گرد آورد و به مرو حمله کرد و شهر را به قهر گشود و ویران نمود، و کشتار و تاراج بسیار کرد.

۳۴. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۴۶.

۳۵. بنداری، زنده‌النصره و نخیة العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۳۰۸.

بوربرس در سال ۴۸۸ ه.ق. از هرات به مرو رفت. مسعود بن تاجر که پدرش سردار سپاه داود چغری بیگ جد ملک‌شاه بود، و نیز امیر آخور ملک‌شاه نیز همراه وی بود. ارسلان ارغون، فرستاده‌ای نزد امیر آخور فرستاد و از او دلجویی کرد و به سوی خود جلب نمود. او نیز به ارسلان ارغون گرایش یافت، و امیر مسعود بن تاجر، و پسرش را در حیمه‌اش به قتل رساند.<sup>۳۶</sup> بنداری عکس این واقعه را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «برکیارق عموی دیگرش بوری برس بن آلب ارسلان را که نزد وی بود، به جنگ با برادر خود یعنی ارسلان ارغون بفرستاد. با بوری برس مسعود بن ماجر (در ابن خلدون، تاجر) و آلتون‌تاش امیر آخور را نیز ضمیمه کرد. سپاهیان خراسان اطراف بوری برس اجتماع کردند و او از نشاط سبک شد و نزدیک بود پرواز کند. قصد حمله و جنگ کرد. مسعود نسبت به آلتون‌تاش [امیر آخور] مظنون شد به علت حرفی که به وی گفته بود، از این رو آلتون‌تاش و فرزندش را به ناگاه مورد حمله قرار داد و تمام گارها در دست مسعود افتاد.»<sup>۳۷</sup> در حالی که ابن خلدون می‌گوید که قتل مسعود به دست امیر آخور، سبب ضعف بوربرس شد و سپاهیانش بر او شوریدند و دستگیرش کرده، نزد ارسلان ارغون آوردند. ولی بنداری می‌نویسد: مسعود همه کاره شد، بوری برس اموال برادر خود ارسلان ارغون را تصاحب کرد و بر او فرود آمد و او را خورد کرد. کوهسار مقام او را متزلزل ساخت و نیز وی را شکست داد.»

«ارسلان ارغون شکست خورده و زیان‌دیده به بلخ بازگشت. بوری برس در جایگاه وی پیروز و خوشحال بنشست. پس ارسلان ارغون به کناره‌ها و وسط‌های شهر پیک بفرستاد و افراد را جمع کرد. همان‌طور که مردانگی وی واجب کرده بود، به مرو حرکت کرد. برفله رفیع مرو فرود آمد و حصار شهر را ویران کرد و شهر را به زور مسخر ساخت. در مرو قتل عام راه‌انداخت. بوری برس از هرات به قصد مقابله ظاهر شد، و شهرها را از بالای او حفظ کرد. دو سپاه با ازدحام به هم خوردند... بدبختی بوری برس آشکار شد و شکست خورد و گرفتار و اسیر شد. او را نزد ارسلان ارغون بردند. نه نرمی کرد و نه

۳۶. ابن خلدون، همانجا.

۳۷. بنداری، همانجا.

دلسوزی نمود... او را زنجیر کرد و پس خفه اش نمود.<sup>۳۸</sup> بنداری بر خلاف ابن خلدون که می نویسد سپاهیان بوری برس بر وی شوریدند و دستگیرش کردند و نزد ارسلان ارغون فرستادند، عقیده دارد که بوری برس در جنگ شکست خورد و اسیر شد.

ارسلان ارغون سپس به مرو بازگشت و گمان کرد که وی پادشاه است و دشمنش نابود شده است. ابن خلدون می نویسد. ارسلان ارغون پس از آنکه بوری برس را یک سال در زندان نگاه داشت. نه تنها او، بلکه بزرگان خراسان را نیز به قتل آورد، و باروهای شهرهای خراسان را چون باروی سبزوار، مرو شاهجان، قلعه سرخس و قهندز، نیشابور ویران نمود، و در خراسان خودکامگی پیش گرفت.

به هر رو آنچه هر دو (ابن خلدون و بنداری) متفق القولند اینکه، ارسلان ارغون، مرو را قتل عام کرده است.

پس از کشته شدن ارسلان ارغون به دست غلامش در سال ۴۹۰ ه.ق. بر کیارق بر خراسان مسلط شد. مرکز قدرت شخص بر کیارق اساساً عراق و مغرب ایران بود. خراسان البته همواره برای سلجوقیان، با اهمیت باقی ماند، زیرا این ایالت مهد قدرت و دولت آنها بود، و سلطان در دوره کوتاه صلح و آرامش. پیش از ظهور رفییش محمد تا آنجا که در توان داشت، به خراسان پرداخت. بر کیارق اندک مدتی پس از غلبه بر ارسلان ارغون، و بازگشت به عراق، در نیمه دوم سال ۴۹۰ ه.ق/۱۰۹۷ م. ناگزیر گردید تا امیر داد حبشی بن التوتاق را به جنگ قودن شهنه مرو، و امیری دیگر به نام یار قطاش گسیل دارد. این هر دو، النجی بن قچقار امیر سلجوقی خوارزم را کشته، کوشیده بودند تا حکومت آن ولایت را خود به دست گیرند. اما حبشی شورش آنها را فرو نشاند و مردی موسوم به قطب الدین محمد بن انوشتکین غرجه ای - سرسلسله دودمان شاهانی که مقدر بود در دهه های پیش از حمله مغول نقش بزرگی در تاریخ ایران بازی کند - را با لقب خوارزمشاه به حکومت خوارزم گمارد. پس از این آشفتگی؛ اوضاع مغرب بر کیارق را مجبور کرد که خراسان را به برادر ناتنی خود سنجر واگذار کند.

سرنوشت ولایات شرقی امپراتوری سلجوقی بالغ بر پانزده سال در دست سنجر بن ملکشاه بود. سنجر تا آنکه کی پس از فرارش از اسارت غزان (ترکمانان)

همچنان فرمانروای شرق امپراتوری سلجوقی باقی ماند. تاریخنگاران را عقیده بر این است که خراسان در ایام پادشاهی سنجر از رونق و شکوفایی برخوردار بوده است. این سخن ممکن است دست کم در سالهای نخست پادشاهی وی مقرون به حقیقت باشد. وی دستگاهی اداری را که غالباً سابقه ای دیرینه داشت، حفظ کرد و در ایام فرمانرواییش - مرو که تختگاه دولت بود - مرکز فعال فرهنگی و حیات فکری شد.

در جنگ خانگی ایام سلطنت بر کیارق، سنجر جانب برادر تنی اش محمدتپیر (تاپار) را گرفت. اما از نظر قانونی، وی در طی این دوره، خود را تابع و فرمانبردار سلطان عراق و مغرب ایران می دانست. مثلاً بر روی سکه ای از وی که در مرو به دست آمده، و احتمالاً در سال ۴۹۹ ه.ق/۱۱۰۵ م. ضرب گردیده است، خود را تنها «ملک المشرق» می خواند، و به محمد لقب «السلطان المعظم» می دهد.<sup>۳۹</sup>

سلطان سنجر هنگامی که هنوز تابع بر کیارق بود، مرکز حکومت یعنی تختگاهش را به مرو که در قسمت مرکزی خراسان بود، انتقال داد، و از آنجا به تحکیم امارت و حکومت خود در سالهای بعد پرداخت.

شکست غیر منتظره و خردکننده سلطان سنجر از قراختاییان در دشت قطوان، آشکارا برای آتسز خوارزمشاه فرصتی بسیار مناسب بود.

در نیمه دوم دوره سلطنت ملکشاه سلجوقی، انوشتکین غرجه ای (نسبت غرچه به ناحیه غرجهستان در افغانستان و اشاره ای است که امیر سلجوقی انوشتکین را از ناحیه غرجه خریداری کرده بود) والی خوارزم بود که از جانب سلجوقیان گمارده شده بود، و پس از وی قطب الدین محمد، پسر انوشتکین از جانب امیر داد حبشی نماینده سلجوقیان در خراسان (در زمان سلطنت بر کیارق) به جای پدر والی خوارزم شد و مقام خوارزمشاهی یافت. وی به عنوان امیری دادگستر و فرمانبردار ولینعمتش شهرت

یافت.<sup>۴۰</sup> بعد علاءالدین آتسز جانشین پدر شد. وقایع و حوادث نشان داد که وی با وجود حفظ ظاهر در اطاعت و فرمانبرداری از سنجر، برای استقلال خوارزم خیالاتی در سر دارد. با وجود شکستی که چندین بار تکرار شد، آتسز هدف خود را کماکان و مصممانه تعقیب می کرد. با وجود این، آتسز پیوسته در رکاب سلطان سنجر بود. با این همه چندی نگذشت که روابط آتسز با ولینعمتش سنجر رو به تیرگی نهاد. این تیرگی روابط سبب شورش آتسز علیه سنجر شد. در جنگی که در قلعه هزاراسب اتفاق افتاد، آتسز شکست خورد و پسرش اتلیغ به اسارت سنجر درآمد که به دستور وی به دو نیم شد. با وجود اینکه سنجر برادرزاده اش سلیمان شاه بن محمد را به والیگری خوارزم منصوب نمود، ولی به محض مراجعت سنجر به مرو، آتسز از پناهگاهش بیرون آمد. خروج آتسز از پناهگاهش سبب شورش مردم خوارزم علیه سلیمان شاه و اخراج وی از آنجا شد. سلیمان شاه پس از رانده شدن، وضع و موقعیتی تهاجمی به خود گرفت، و بلخ را تصرف و قهندز آن را ویران ساخت. میزان همدلی و همکاری مردم خوارزم نشان دهنده علاقه مردم این سرزمین به ادامه حیات مستقل و نیاز به امیری محلی بود که از منافع سیاسی و تجاری خاص آن ایالت حراست کند. با این همه سلطان سنجر همچنان در موضع قدرت سهمگین خود قرار داشت، و آتسز چنان مصلحت دید که از سنجر اطاعت کند.<sup>۴۱</sup>

بنداری می نویسد: هنگام روبرو شدن و پیکار سنجر با کافر خطایی (فراختایان)، آتسز خوارزمشاه از اشتغال سلطان استفاده نمود و فرصت را غنیمت شمرد و به مرو رفت و بزور وارد شهر شد. بزرگان اهالی را بکشت و با آتش ستم اطراف شهر را در آتش کشید، و بر تخت سنجر بنشست و فرمان صادر کرد و امر و نهی نمود. پس، از خزینه سنجر صندوقهای گوهرها جابجا کرد.<sup>۴۲</sup>

عده ای را عقیده بر این است که آتسز به انتقام خون پسرش اتلیغ دست به این کار زد. وی در سال ۵۳۶ ه.ق/ ۱۱۴۱ م، دوبار به خراسان تاخت. در سفر جنگی نخست،

۴۰. عطاءالملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران، نشر باوند، بیتا، ص ۲-۴.  
 ۴۱. و. بار تولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران، آگاه، ج ۲، ۱۳۶۶، ص ۸۵-۸۴ (۶۸۴).  
 ۴۲. بنداری، ص ۳۲۶.

سرخس و مرو را گرفت، چند تن از علما را کشت و یا با خود برد، و به خزانه دولتی در مرو دست یافت. راوندی می نویسد: «... در نکبت لشکر خراسان خوارزمشاه آتسز عاضی شد و مرو و نسا بور بغارتید و بسیار خزاین و ذخائر برگرفت.»<sup>۴۳</sup>

اما سلطان سنجر دو سال بعد یعنی ۵۳۸ ه.ق/ ۱۱۴۳ م، به تلافی عمل آتسز به خوارزم رفت، گرگانچ را محاصره کرد و آتسز را به اطاعت و استرداد خزاینی که از مرو برداشته بود، مجبور ساخت. بنداری می نویسد که خوارزمشاه [آتسز] صندوقهای گوهری را که در مرو از خزینه برگرفته بود، سر به مهر به سنجر بازگرداند، و با این کار سلامت نفس خود را ثابت کرد.<sup>۴۴</sup>

سلطان سنجر علی رغم حکومت پر ابهت ظاهری که داشت، در برابر مشکلات سختی قرار گرفته بود. نارضایتیهای غزان در خراسان که زمزمه های تدریجی آن به گوش می رسید، بر گرفتاریهای سلطان سنجر که در مقابل فراختایان داشت، افزود. باید اشاره کرد که هر چند سلجوقیان دولت خود را ابتدا در خراسان تأسیس کردند. ولی به نظر می رسد که قبل از آنها گروهی از ترکمانان (غزان) در این منطقه می زیستند. این ترکمانان جزو گروه غزهائی که در خراسان فعالیت داشتند، نبودند. اوبه های این ترکمانان در غیابشان در معرض تهاجم اسماعیلی ها قرار گرفته، به غارت رفت و اهل و عیالشان به اسارت افتاد.<sup>۴۵</sup> ولی ترکمانان با حمله ای متقابل تهاجم اسماعیلی ها را تلافی کرده، آنچه آنها به غارت برده بودند، و نیز اسرار را باز پس گرفتند... اما غزائی که برای سلطان سنجر گرفتاری به وجود آوردند، و سلطان را به اسارت در آوردند، کدام قبیله از آنها بودند؟

تاریخ نشان داده است که عده ای از غزان چه هنگام فعالیت های اولیه سلجوقیان، و چه پس از استیلای آنان بر خراسان، تن به اطاعت سلجوقیان ندادند، و پیوسته برای جلوگیری از برخورد با سلجوقیان علاوه بر سیاست گریز از آنان، راه مخالفت با آنان نیز پیمودند. غزهائی که برای سلطان سنجر گرفتاری به وجود آوردند، سرانجام سبب

۴۳. راوندی، راحة الصدور و آية السروز، «در تاریخ آل سلجوق» به اهتمام محمد اقبال، تهران، امیرکبیر ج ۲، ۱۳۴۴، ص ۱۷۴.  
 ۴۴. بنداری، ص ۳۲۷.  
 ۴۵. فاروق سومر، غزها، ص ۱۱۲.

سقوط تدریجی امپراتوری سلجوقی نیز شدند و قبل از ورود به خراسان در ماوراءالنهر می زیستند، و همانند قبیله قزلق‌ها در خدمت فرمانروای قراخانیان، یعنی محمد ارسلان خان بودند. سرازیر شدن آنان از سواحل سیر دریا به سوی ماوراءالنهر با فشار و تهاجم قبیله ای از قبایل قبچاق که آنان را قانلی قبچاق‌ها (قبچاق‌های خونین) می نامیدند، در ارتباط بود. به نظر می رسد غزها در آن زمان هنگامی که در خدمت حکمران قراخانیان بودند، برخلاف قزلق‌ها، که بعداً سر به شورش برداشتند، روابط خوبی با آنها داشتند. ولی قزلق‌ها با بهره‌وری از حمایت قراختاییان، غزها را از ماوراءالنهر راندند. غزها ناگزیر، از کوچ، و استقرار در حوالی بلخ و ختلان شدند. میرخواند، در روضة الصفا، اگرچه تعداد این غزها را ۴۰ هزار چادر (خانوار) ذکر کرده است<sup>۴۶</sup>؛ ولی بنا به گفته فاروق سومر این رقم اغراق آمیز به نظر می رسد.<sup>۴۷</sup>

سلطان سنجر غزها را به خدمت خود گرفت، و به آنها به دیده «رعایا» می نگریست، و مالیات آنها را سالانه به ۲۴ هزار رأس گوسفند مقرر داشت که به مطبخ سلطان تقدیم کنند. این رقم نشان می دهد که تعداد ۴۰ هزار خانوار غزها - که میرخواند اشاره کرده است - نباید صحت داشته باشد.

زمانی به طریق معهود نوکر خوانسالار سلطان سنجر، از آن قوم گوسفند طلب کرد و بر سر این مسئله با غزان به مناقشه پرداخت. غزان تحمل ناسزاهای او را نکرده، هلاکش کردند، و از ارسال گوسفندان خودداری کردند. خوانسالار از بیم سلطان، این مسئله را پنهان داشته، و مدتی سهمیه گوسفند غزان را از خاصه خود می فرستاد. در آن زمان امیر قماچ، والی بلخ به مرو آمد، و خوانسالار کیفیت را با وی در میان نهاد. قماچ چند کلمه در این مورد، و در خصوص تسلط و زورگویی غزان با سلطان گفتگو کرد و نشان داروغگی ایشان را به نام خود گرفت؛<sup>۴۸</sup> و پس از مراجعت به بلخ مأموری را جهت وصول گوسفندان نزد غزان فرستاد، ولی غزان گفتند که آنها جز سلطان کسی را حاکم خود نمی دانند، و با اهانت هرچه تمامتر فرستاده قماچ را راندند. قماچ از غزان خواست

تا منطقه تحت فرمان او را ترک کنند. و غزان از یک سو با خواسته قماچ مخالفت کرده، و از سوی دیگر برای اینکه در مقابل حمله ناگهانی و احتمالی قماچ آمادگی داشته باشند، از سایر طوایف غز نیز درخواست کردند تا به آنها بپیوندند، و این امر صورت گرفت. قماچ با کسب اجازه از سلطان سنجر، با ده هزار نفر از سواران عازم سرکوب غزان گردید. غزان پس از اطلاع از این امر پرداخت ۲۰۰ هزار درهم از هر خانوار را مشروط بر اینکه در منطقه خود ماندگار شوند، پیشنهاد کردند، ولی قماچ پیشنهاد آنها را نپذیرفت. در جنگی که اتفاق افتاد، قماچ به سختی شکست خورد، و خود و پسرش به اسارت درآمد، به قتل رسیدند. غزان پس از این موفقیت حوالی بلخ را تاراج کردند. پس از وصول خبر پیروزی غزان بر مرو، سلطان سنجر اردویی عظیم گرد آورد (که بنا به روایات ۱۰۰ هزار نفر) و رو به سوی غزان نهاد. غزان این بار دچار نگرانی بیشتری شدند و قاصدی نزد سلطان سنجر روانه داشتند، و اطلاع دادند در صورت مراجعت سلطان به رسم غرامت و خون‌بهای قماچ، یکصد هزار دینار و صد غلام ماه پیکر تقدیم خواهند کرد تا مورد عفو سلطان قرار گیرند. سلطان سنجر بنا به تحریک چند تن از امرای قبول پیشنهاد و خواسته غزان سرباز زد و رو به سوی غزان راند. غزان اهل و عیال خود را جلو انداخته، دوباره طلب عفو کردند، و بنا به آنچه که در جیب السیر آمده: «... آنقوم تضرع و زاری بسیار اظهار کرده، گفتند اگر سلطان از سر جریمه ما بندگان در گذرد، از هر خانه یک من نقره، با آنچه سابق قبول کرده بودیم، منضم می گردانیم.»<sup>۴۹</sup> راوندی این میزان نقره را هفت من ذکر کرده است.<sup>۵۰</sup> هر چند سلطان سنجر بر سر رحم آمد، ولی باز به تحریک امرا که در رأس آنها امیر مؤید قرار داشت، تصمیم به تنبیه و تأدیب غزان گرفت. غزان جان بر کف نهاد، و جانثارانه دست به مقابله و مقاومت زدند، و در جنگ سختی که در گرفت بر لشکر سلطان پیروز شدند. سلطان سنجر به اتفاق عده ای از افرادش رو به سوی بلخ نهاد ولی مورد تعقیب غزان قرار گرفت. در جنگ مجددی که اتفاق افتاد، سنجر مجدداً شکست خورد و در ماه صفر ۵۴۸/آوریل - مه ۱۱۵۳، رو به جانب مرو گریخت. غزان نیز بدانجا رو کردند. سلطان سنجر پس از

۴۶. روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۱۵.

۴۷. فاروق سومر، همانجا.

۴۸. جیب السیر، ج ۲، ص ۵۱۰، و راوندی، ص ۱۷۸.

۴۹. جیب السیر، ج ۲، ص ۵۱۰، و راوندی، ص ۱۷۸.

۵۰. راوندی، ص ۱۷۹.

اطلاع از نزدیک شدن آنان، چون پی برد قادر به مقاومت در برابر آنها نخواهد بود، آنجا را ترک گفت. غزان وارد مرو شدند و این شهر را به طرز بی سابقه‌ای غارت کردند، و به قول خواندمیر، بلده فاخره مرو را که در نهایت معموری بود، سه شبانه‌روز غارت نمودند.<sup>۵۱</sup> رشیدالدین می‌نویسد «... [غزان] شهر مرو را که دارالملک سلاطین و ملوک عجم و ایران بود، و از روزگار چغریبگ و پیش از آن به ذخایر و خزاین امرا و ملوک و ارباب دولت از نعمت آکنده بود، بغارتیدند.»<sup>۵۲</sup>

میرخوانده می‌نویسد «... [غزان] در راه و یا در خود مرو، سلطان سنجر را بگرفتند، و او را بر سریر جهانبانی نشانده و اظهار اطاعت کردند، و در رکاب عالی شهریار روی به مرز نهادند، و آن شهر مشحون بود به خزاین و دفاین و نفایس امتعه و لطایف اقمشه، مردم متمول در آن شهر چندان اقامت داشتند که محاسب هم از وصول به سرحد عدد احصاء آن عاجز بود، و از زمان چغریبگ، تا آن غایت، ساکنان خطه مرو، در مهارد راحت و استراحت می‌غنودند، و چون غزان کافرمنش بر شهری چنان معمور که از مبداء آفرینش قریب بدان کس نشان نمی‌داد استیلا یافتند، دست بنهب و غارت برآوردند و سه شبانه‌روز به تاراج مشغول شده، آنچه در ظاهر بود، بردند و...»<sup>۵۳</sup>

سلطان سنجر در حقیقت اسیری بیش در دست آنان نبود. غزان برای حفظ وضع موجود، و جلوگیری از مداخله و تهاجمهای خارجی، صلاح در این دیدند که با سنجر مانند یک فرمانروا و سلطان رفتار کرده، و برای حفظ ظاهر از او حراست به عمل آورند. غزها پس از غارت دیگر شهرها از جمله نیشابور، در حالی که سلطان سنجر نیز همراهشان بود، به مرو بازگشتند، و این شهر را وحشتناکتر از پیش، غارت نمودند. احتمال دارد که در این غارت و چپاول تشویق و تحریکهای عده‌ای از مردم مرو نیز نقشی داشته است.

آنچنان که روایت شده است شهر مرو در غارت اول یا دوم، سه‌روز متوالی در معرض غارت قرار گرفت، و به قول راوندی: «... اول روز، زرینه و سیمینه و ابریشمینه،

دوم روز، برنجینه و رویینه، سوم روز افکندنی و خشو، بالشها و نهالیهها و خم و خمیره و در و چوب ببردند...»<sup>۵۴</sup> رشیدالدین اضافه می‌کند: «... و اغلب مردم شهر را اسیر کردند، بعد از این غارت به انواع شکنجه و عذاب می‌کردند، تا نهالیهها و دفاین می‌نمودند، تا بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند.»<sup>۵۵</sup>

گویند بختیار یکی از سران غزان، هنگام اشغال مرو، از سلطان سنجر خواست تا مرو را به اقطاع به وی دهد. سلطان گفت این پایتخت خراسان است و آن را به کس به اقطاع نتوان داد. غزان از این سخن به ریشخندش گرفتند.<sup>۵۶</sup>

در این بین عده‌ای از امرای سلطان سنجر که به نیشابور گریخته بودند، سلیمان‌شاه بن سلطان محمد تپر (تاپار)، برادرزاده سلطان سنجر را به عنوان فرمانروا اعلام کردند. سلیمان‌شاه گرچه راهی مرو شد، ولی سپاهیانش چنان وحشی از غزان در دل داشتند که به محض اینکه آنان را دیدند بی‌آنکه پشت سرشان را نگاهی هم بکنند، رو به گریز نهادند.

سلطان سنجر در تمامی یورشها و تهاجمهای غزان، همراه آنان بود. یعنی غزان او را به ناخواسته همراه خود می‌بردند، و برای جلوگیری از فرارش، او را در قفسی آهنین نگاه می‌داشتند. به قول جوینی، «احتمال دارد که او را مورد تحقیر هم قرار می‌دادند، گرسنه‌اش نگاه می‌داشتند و محرومیتهای دیگری نیز به او می‌دادند، به طوری که در میان مردم بغداد، نام سنجر برای بیچارگی و زبونی ضرب‌المثل شده بود...»<sup>۵۷</sup>

خان محمود (محمودخان قراخانی) که آن دسته از سپاهیان سنجر که به غزان نپیوسته بودند، او را به امارت خراسان برداشتند، و او جهت دفع فتنه غزان، با آتسز خوارزمشاهی وارد گشتگو شد، از طرفی نیز با غزان که به مرو بازگشته بودند، به مذاکره پرداخت، و به روایاتی با آنها به صلح برآمد. امرای سنجر پس از مصالحه خان محمود با غزان، اجازه داشتند که با حضور سران غز، با سلطان ملاقات کنند.

۵۴. راوندی، ص ۱۸۰، فاروق سوم، غزها، ص ۱۱۵ و رشیدالدین، همان اثر، ص ۹۶.

۵۵. رشیدالدین، همانجا.

۵۶. ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۲۶.

۵۷. جوینی، همان اثر، ص ۱۴.

۵۱. جیب‌السیر، همانجا.

۵۲. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، «در ذکر آل سلجوق» ص ۹۶.

۵۳. میرخوانده، روضة‌الصفاء، ج ۴، ص ۳۱۸.

آی ابه یکی از اسرای سلجوقی در رمضان سال ۵۵۱/ اکتبر ۱۱۵۶، با فریفتن نگهبانان سنجر، او را از زندانش فراری داد، و از طریق بلخ، به ترمذ برد. سلطان سنجر پس از اقامتی چند در آنجا، وارد مرو شد. ولی در حقیقت از سلطانی هفتاد و دو ساله، که از نظر روحی افسرده و پریشان و خزانه‌ای خالی، و لشکریانی پراکنده داشت، چه کاری ساخته بود؟ سلطان سنجر بی آنکه قادر به انجام کاری باشد، هفت ماه بعد از نجاتش از زندان غزان، در تاریخ ۱۴ ربیع الاول ۵۵۱/ ۷ مه ۱۱۵۶، در کمال یأس و حرمان در مرو درگذشت، و در آرامگاه باعظمتش در مرو که با کاشیهای آبی فیروزه‌ای رنگ تزیین شده بود، و به قولی از فاصله یک روزه راه به مرو، قابل رویت بود، دفن گردید. رشیدالدین فضل الله، در خصوص فرار سلطان سنجر و فوت وی چنین می نویسد: «... سلطان به قلعه ترمذ رفت و کوتوال آنچه مانده بود، پیش سلطان آورد. چون خبر به اطراف خراسان رسید که سلطان خلاص یافت، امراء و بزرگان یگان و دوگان می رسیدند تا به لشکر و اعیان مستظهر شد؛ آنگاه سلطان روی به دارالملک مرو نهاد، و به کوشش (اندر ابه) فرو آمد؛ چون نیک در روی کار نگاه کرد، فکر بی‌نوابی برو مستولی شد، که خزاین از ذخایر خالی دید و ولایت خراب و رعیت منتشر و لشکر مفقود بدلنا هم بجنتم جنتین<sup>۵۸</sup> فکر و اندیشه نفسانی و ضعف و عجز انسانی برو غالب و مستولی شد، و به مرضی انجامید که آخر امراض بود، و منقض اعراض، و در سنه احدی و خمستین و خمسایه (۵۵۱) به مرو از دنیی به عقبی و از سرای فرار به دار قرار پیوست و در دولتخانه که به مرو ساخته بود، او را دفن کردند.»<sup>۵۸</sup> بدین ترتیب زندگی سلطان سنجر که شکوه و ابهت وی از طرف شعرا و نویسندگان به عرش رسیده بود، با فرجامی این چنین خزان آورده پایان رسید، و مرگ پادشاهی که بالغ بر شصت سال به عنوان ملک و سپس سلطان سلطنت کرد، برای معاصران وی به منزله پایان یک عصر بود و با شگفتی از قدرت مردی سخن می گفتند که نامش را از مکه تا کاشغر در خطبه‌ها می خواندند.<sup>۵۹</sup>

بعد از سلطان سنجر، قدرت واقعی خراسان به دست امرای سلجوقی افتاد، و طی

چندین دهه، این ولایت، میان امرا و فرماندهان سپاه تقسیم گردید و دست به دست گشت. مهمترین این امرا مؤیدالدین آی ابه بود که در صدد اخراج غزان از قلمرو خراسان برآمد. او در حالی که سلطان محمود جانشین سنجر را همراه خود داشت، به غزان حمله کرد. علی رغم موفقیت‌های نخستین وی، سرانجام غزها او را دچار شکست سختی کردند. غزها این بار با اینکه از غارت مرو صرف نظر کردند، ولی در غارت سرخس و طوس، تردیدی به خود راه ندادند. آیا اهمیت سوق العیشی مرو برای غزان، سبب انصراف آنها از غارت مجدد این شهر گردید و یا اینکه مرو به صورتی درآمده بود که دیگر انتظارات غزان را از لحاظ غلوت برآورده نمی کرد؟ احتمالاً هر دو مورد برای آنها اهمیت داشته است.

غزها در سال ۵۵۴ ه. ق. / ۱۱۵۹ م. سلطان محمود را برای احراز مقام سلطنت به مرو دعوت کردند. ولی به علت عدم اعتمادی که وی نسبت به غزان داشت، از قبول پیشنهادشان عذر خواست. این بار غزان از وی خواستند تا پسرش را بفرستد. غزان از پسر سلطان محمود در نیشابور استقبال کردند. سپس به غارت مجدد شهر طوس پرداختند، و بعد از اینکه خود سلطان محمود در مورد قبول پیشنهاد غزان در امر سلطنت به توافق رسید، غزان به اتفاق وی به مرو باز آمدند. مرو، سرخس و بلخ دیگر مستقیماً تحت اداره آنان قرار گرفت. بردن سلطان محمود به مرو توسط غزان، و نیز دعوت وی به مرو توسط آنها، نشان می دهد که این شهر برای آنها نیز که کاری جز غارت و چپاول نداشتند، دیگر اهمیت پیدا کرده بود، و مرو تا حدی موقعیت پیشین خود را به عنوان مرکز کار و سیاست حفظ کرده بود.

غزان علی رغم پیروزیهای اولیه، و شکست سلطان قدرتمند سلجوقی یعنی سنجر، و تصرف مناطقی از خراسان، به دلیل پراکندگی و تفرق میان خود، و تراز پایین تربیت سیاسی و اجتماعیشان به رغم پیروزیهایی که به دست آورده بودند، قادر به تشکیل حکومتی مستقل در خراسان نشدند، بنا به قول راوندی «آنها با اینکه اسباب

۵۸. رشیدالدین، همان، ص ۱۰۲.

۵۹. تاریخ ایران کبری، ج ۵، ص ۱۵۶.

جهانگیری و جهاننداری داشتند، چون عدل نبود. همه هرزه نمود.»<sup>۶۰</sup> بنابراین آنها چون عدل نداشتند، که لازمه تأسیس حکومت و دولت است، در این کار موفق نشدند. بنابراین تسلط غزان بر بخشی از خراسان به ویژه مرو و سرخس و بلخ، این شهرها را از عمران به سوی تخریب و ویرانی کشاند، و اندکی پس از تسلط غزان به مناطق فوق، این مناطق مورد تهاجمات غوریان و خوارزمشاهیان قرار گرفت، و مرو و سرخس و دیگر شهرها سقوط کردند.

به طور کلی پس از مرگ سلطان سنجر، در سال ۵۵۲ هـ.ق/ ۱۱۵۶، خراسان دستخوش تجزیه سیاسی شد، و سیر حوادث بتدریج مرو، و به طور کلی خراسان را تحت نفوذ قدرتهای دیگر از جمله خوارزمشاهیان و سپس مغولان درآورد. بررسی آنها و اینکه مرو در دوره آنها چه سرنوشتی داشته است، خود مقوله‌ای دیگر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی